

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضین اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

مناقشه دومی که برای استدلال به اطلاقات و عمومات برای مسائل مستحدثه و مصادیق
مستحدثه بیان می‌شود این است که ما قبول داریم که الفاظ به ما لها من المعانی
الحقیقه شامل مصادیق مستحدثه هم می‌شود و آن اشکال اوّل وارد نیست اما در عین
حال علیرغم اینکه خودِ واژه شامل می‌شود تمسّک به اطلاق نمی‌توانیم بکنیم چون تمسّک
به اطلاق نیاز دارد به جریان مقدمات حکمت و اوّلین مقدمه از مقدمات حکمت این است
که مولی در مقام بیان این حالت، این فرد، این حصّه هم هست، باید این را احراز کنیم که
مولی در مقام بیان حکم نسبت به همه خصوصیات، همه افراد و همه حصص می‌باشد تا
بتوانیم به اطلاق تمسّک کنیم و این مسأله برای ما محرز نیست که شارع در آن زمانی که
این مطالب را فرموده و احکام را روی موضوعاتی آورده است در مقام بیان حکم نسبت
به موضوعاتی که بعدها مثلاً هزار سال بعد محقق می‌شود نسبت به عنوان در مقام بیان
بوده است. این مسأله برای ما محرز نیست، چرا؟ از این باب که دأب ائمه علیهم السلام
اینطور که از سیره آنها و از کلماتشان بر می‌آید این است که متعزّض مسائل و
موضوعات غریبه در عصر خودشان که اصلاً به ذهن کسی نمی‌آمده، این متعزّض بیان آنها
نمی‌شدند، متصدّی برای بیان آنها نمی‌شدند. شاید هم وجهش این بوده است که اگر کسی
بخواهد حرف‌هایی را بزند که اصلاً ربطی به مردم ندارد کم کم مردم متنقّر می‌شوند از
آن شخص و می‌گویند این معلوم نیست چه حرف‌هایی می‌زند و راجع به یک چیزهایی که
اصلاً معلوم نیست هست یا نیست و باعث شک و تردیدشان می‌شود، فلذا است که
دأبشان بر این نیست که از احکام و موضوعاتی که در آن عصر غریب شمرده می‌شده و
یا حتّی غیر ممکن تحقّق شمرده می‌شده و مثل ... اقوال بوده است در آن زمان که بله
اگر شما بخواهید با هواپیما هم مسافرت کنید ... می‌گویند هواپیما یعنی چه؟ این چه چیزی
است که شما بخواهید حکمش را بگویید. یا اگر مثلاً شما اینجا ایستاده بودید و یک کسی از
ده هزار فرسخی به شما سلام کرد باید جوابش را بدهید! می‌گویند مگر چنین چیزی
می‌شود که حالا امام بخواهد بفرماید اگر کسی آن طرف دنیا سلام کرد و شما این طرف
دنیا هستید و صدایش را شنیدید باید جواب سلام را بدهید. بله الان شما این مسأله
مستحدثه است که با موبایل، اینترنت، وب سایت و... کسی که آن طرف عالم است به
شما که این طرف عالم هستید سلام می‌کند، آیا باید جواب بدهید یا نه؟ جواب سلام
واجب است، «تهیّوا به أحسن منها» این لازم است یا لازم نیست؟! آن موقع اصلاً غریب
به نظر می‌آمد که این مسائل را بفرمایند. همین مسأله که دأب ائمه و روش ائمه این
نبوده است که متعزّض مسائل غریبه بشوند باعث می‌شود که ما شک کنیم که در موارد
اطلاقات هم آیا در مقام بیان احکام موضوعات اینچنینی که اگر بخواهند منفرداً مستقلاً

بیانش کنند غریب است آیا در مقام بیان احکام آنها هم هستند؟ این اگر جزم به عدم نداشته باشیم لاقلاً احراز نمی‌کنیم که در مقام بیان اینها باشند. وقتی احراز نکردیم پس مقدمات حکمت متحقق نمی‌شود و مقدمات حکمت که متحقق نشد اطلاق شکل نمی‌گیرد.

این هم اشکال دوم است که این اشکال از اشکال اوّل خیلی قوی تر است، تا حال ببینیم آیا می‌توانیم جواب بدهیم یا خیر.

«المناقشۃ الثانیة: عدم کون المتکلم (که شارع باشد) بصدد البیان (نسبت به مصادیق مستحدثه). و هذه المناقشۃ یُمكن أن یُذكر لها تقریبان:

التقریب الأوّل (همین که گفتیم): ما یقال من أنّنا عرفنا من الذّوق المستکشف من الأخبار الواصلۃ إلینا: أنّه لم یکن بناء الأئمة علیهم السلام علی بیان أحكام الموضوعات الغریبۃ المستنکرۃ» ما از مذاق ائمه و ذوق ائمه و سلیقه ائمه شناختیم، که این سلیقه هم البته کشف شده است برای ما از اخباری که واصل است از آن بزرگواران به سوی ما، که در آنها می‌بینیم موضوعات اینچنینی غریب و ... در هیچ کجا حکمش را بیان نکرده اند، از این ذوق آن بزرگواران کشف می‌شود أنّه لم یکن بناء ائمه بر موضوعاتی که غریب و مستنکر هستند، مورد استنکار و استبعاد عرف هستند. می‌گویند چنین چیزهایی اصلاً نمی‌شود، چه کسی دیده است؟ «الخارجۃ عن الحیاۃ الاعتیادیۃ» آن موضوعاتی که بیرون بودند از زندگی متعارف «للسامعین وقتئذٍ» برای شنوندگان آن احکام در آن زمان ها، در زمان شارع.

«و علیه یشکل شمول الإطلاقات للمصادیق المستحدثه» بنا بر این سخن و بنا بر این قول مشکل می‌شود شمول اطلاقات برای مصادیق مستحدثه «بدعوی أنّ البناء المذكور یکشف عن أنّ المتکلم فی الخطابات الشرعیه لم یکن بصدد البیان بالنیۃ الی حکم تلک المصادیق» به ادعای اینکه «أنّ البناء المذكور». البته آن چیزی که ذکر شد عدم بناء بر این بود که خود این عدم بناء خودش یک بنائی است دیگر. اگر بخواهیم طبق آنچه که گفتیم ذکر کنیم باید بگوییم «بدعوی أنّ عدم البناء المذكور» که همان که ذکر کردیم است، آنچه ذکر کردیم چه بود؟ اینکه بناء ائمه بر این نیست «لم یکن بناء الأئمة» این بود دیگر «لم یکن بناء الأئمة» بدعوی اینکه آن بناء ذکر شده، که آن بناء ذکر شده عدم بناء الأئمة علی موضوعات الغریبه بود المتسنکره، این یکشف از اینکه متکلم که ائمه باشند و شارع باشد «فی الخطابات الشرعیه» متکلم در خطابات شرعیه نمی‌بوده است به صدد بیان به نسبت حکم آن مصادیق غریبه مستنکره‌ای که در آنی الزمان پیدا می‌شود و الاّ اگر در مقام آنها هم بود «لتعترض لأحكامها» هر آینه احکام آنها را هم متعرض می‌شد مستقلاًّ یک جایی و اینطور نبود که فقط در ضمن اطلاقات بخواهد بگوید، یک مواردی هم بالاخره تصریح به آنها هم می‌کرد و یک جاهایی هم می‌فرمود و اگر فرموده بود «لوصل إلینا فیما بأبدینا من الأخبار» هر آینه واصل می‌شد به ما در آنچه که از اخبار به دست ما است. «و من المعلوم أنّ کون المتکلم فی مقام البیان شرط فی انعقاد الإطلاق» بخواهد اطلاق درست بشود این متفرّع است بر اینکه متکلم از آن حیث در مقام بیان باشد.

مثلاً در آیه شریفه «فکلوا ممّا أمسکن» می‌گوید وقتی که این کلب شکاری حیوانی را شکار کرد و او را امساک کرد «کلوا» بخورید حلال است دیگر، این ذبح شده حساب می‌شود. آیا می‌توانیم به اطلاق این تمسک کنیم و بگوییم حتّی جایی را که آن کلب گاز گرفته است و با رطوبت مسریه ملاقات کرده است آنجا احتیاج به آب کشیدن ندارد؟

می‌گوییم گفته است «کلوا» فرموده است «کلوا بعد از اینکه آب بکشید». آنجا در اصول گفته‌اند که این اطلاق ندارد چرا؟ چون متکلم در این آیه جلّ جلاله در مقام بیان حکم این حالت نیست، بلکه اصلاً اینکه این حیوان میته نیست، در مقام این است که این میته نیست و مرگنی است، این را می‌خواهد بیان کند، در مقام بیان مرگنی بودن این است نه در مقام بیان این است که حالا در چه صورتی می‌تواند، بدون آب کشیدن و با آب کشیدن برای خوردن لازم است یا لازم نیست، فلذا اطلاق ندارد.

«وَمِمَّا يُؤكِّدُ ذَلِكَ خَلْوُ الْأَدْلَاءِ مِنَ الْآيَاتِ وَالْأَخْبَارِ عَنْ مَبْدَأِ وَقْتِ صَلَاةِ الصُّبْحِ وَالصُّوْمِ فِي أَمَكْنَةٍ لَا يَتَحَقَّقُ فِيهَا الْفَجْرُ فِي بَعْضِ اللَّيَالِي لِبَقَاءِ ضَوْءِ الشَّمْسِ بَعْدَ غُرُوبِهَا فِي الْأَفْقِ إِلَى طُلُوعِهَا مِنْ جَانِبِ الْمَشْرِقِ» دلیل بر اینکه ائمه دأبشان بیان این موضوعات مستغربه آن موقع نبوده است و از اطلاقات و عمومات هم قهراً مرادشان نیست خلوّ ادله از آیات و اخبار است از بیان مبدأ وقت صَلَاةِ صَبْحِ و مبدأ وقت روزه گرفتن در امکنه‌ای که تحقق پیدا نمی‌کند در آن امکنه فجر، «فی بعض اللیالی» اصلاً وضع جغرافیایی آنجا طوری است که فجر تحقق پذیر نیست در آنجا در بعضی شهرها، که وقتی که خورشید می‌آید بالا یک سپیده‌ای پیدا شود که به آن می‌گوییم فجر، اصلاً آنجا اینگونه چیزها پیدا نمی‌شود. «لبقاء ضوء الشمس بعد غروبها» چرا فجر درست نمی‌شود؟ به خاطر باقی ماندن روشنایی خورشید بعد از غروب خورشید در افق «الّا طلوعها من جانب المشرق» تا اینکه بعداً طلوع می‌کند آن نوری که قبلاً بوده است همینطور باقی است تا آخر. فجر به این است که آن نور از بین برود، تاریکی محض حاکم بشود و بعد وقتی که خورشید نزدیک به طلوع بشود آن وقت آن نوری که از یک فاصله‌ای می‌درخشاند به افق، آن پدیدار می‌شود که اسمش را می‌گذاریم سپیده صبح، آنجا اصلاً چنین حالتی پیدا نمی‌شود، آن روشنایی که پیدا می‌شود همینطور باقی می‌ماند تا اینکه دومرتبه خورشید حرکت کند و دو مرتبه طلوع کند، اما نور ممکن است یک مقدار کمرنگ می‌شود و کاسته می‌شود و از آن شدتش کاسته می‌شود اما اینطور نیست که از بین برود، همینطور هست فلذا سپیده‌ای پیدا نمی‌شود. فلذا شبیه همین حرف برای مرحوم حاج آقا رضای همدانی، مرحوم امام که می‌فرمایند در لیالی مقمره می‌گویند باید صبر کرد، چرا؟ برای اینکه فجر در اثر اینکه این لیالی مقمره نور ماه متوقّف و فراوان است همه جا روشن است، سپیده‌ای پیدا نمی‌شود، فجر اصلاً تکوّن پیدا نمی‌کند به خاطر نور ماه. حالا در یک مناطقی نور ماه نیست، خود نور خورشید برای روز قبل همینطور باقی می‌ماند، در اثر اینکه این نور خورشید قبل همینطور باقی می‌ماند در افق پدیده‌ای به نام سپیده و فجر که بشکافد تاریکی را و یک سفیدی حادث بشود که فجر ... چنین پدیده‌ای پدید نمی‌آید، درست نمی‌شود در آنجا. «لبقاء ضوء الشمس بعد غروبها فی الأفق إلى طلوع آن شمس از جانب دیگر مع عدم احتمال سقوط التکلیف بهما بالمرّة» دأب ائمه بیان اینکه مبدأ کجا است در آن موارد بیان نشده است با اینکه اینطور نیست که نماز بر آنها واجب نباشد، با اینکه نماز برای آنها واجب بوده است، آن نماز هم که واجب است مبدأ دارد دیگر، روزه بر آنها واجب است مبدأ دارد اما در عین حال بیان نکردند، چرا؟ چون در محیطی که شارع بوده است آن موقع اینها یک امر غریب بوده است، یک امر بعیدی شناخته می‌شده فلذا متعرّض اینها نشده است. «مع عدم احتمال سقوط التکلیف بهما (به صوم و صلاّ) عنهم (از کسانی که در آن اماکن زندگی می‌کردند) بالمرّة (به طور کلی)» نه نمی‌توانیم بگوییم به طور کلی ساقط شده است از آنها، اگر باشد ممکن است زمانشان و ... تفاوت پیدا کند نه اینکه اصلش ساقط باشد.

خب ممکن است شما بگویید که برای این ذکر نکرده است که آنها حق ندارند در آنجا

زندگی کنند، باید جلاء کنند از آنجا، باید مهاجرت کنند از آنجا، می‌فرماید «و عدم وجوب الجلاء و المهاجر» عن تلك الأمكنة» مهاجرت ... بر آنها واجب نیست و می‌توانند آنجا زندگی کنند، در عین اینکه نماز برایشان واجب است، صوم بر آنها واجب است جلاء وطن و مهاجرت هم بر آنها لازم نیست در عین حال می‌بینیم شارع متعزّض نشده است. «و عدم وجوب الجلاء عن تلك الأمكنة و لو (حالا) بالنسبة الى المضطّرين الى الإقامة فيها» حالا اگر مطلقاً هم بگوئیم مثلاً مرحوم آقای میلانی در اینگونه جاها جلاء را لازم می‌دانستند ظاهراً که باید از آنجاها مهاجرت بکنید، جاهایی که اینطور است باید مهاجرت کنید اما دیگر اگر کسی مضطر است و آنجا زندانش کرده اند، تبعیدش کرده‌اند مثلاً نمی‌تواند بیاید! نسبت به آنها چه؟ شارع بیان نکرده است. می‌فرمایند که «و عدم وجوب الجلاء عن تلك الأمكنة» و لو اینکه این جلاء واجب نبودنش ... اقامه در آن امکنه باشد.

این اشکال که پس حاصل اشکال این است که ما احراز اینکه مولی در مقام بیان این ... مستحده است نداریم. پس شرط تحقق اطلاق وجود ندارد.

س: مستشکل پس فرض کرده است که مراد استعمالی هست، تردید دارد که مراد جدی باشد یا نه فلذا مثلاً در جاهایی که تردید نیست مثلاً فرض کنید اطلاق دارد مثل استعمال میّت برای کسی که با تفنگ کشته شده است، اینجا اصلاً کسی شک نمی‌کند، اینجا قاعداً بی دلیل می‌گیرد و نیازی به ...

ج: چه می‌دانیم ما، شما حالا یقین دارید، اگر اطلاق نداشته باشد کفن کردن و غسل دادن برای این باشد، شاید کسی که با گلوله کشته می‌شود ... خبر نداریم که شاید آن مثل آن نباشد. اینکه الان شما می‌گویید به خاطر این است که اطلاق اینها روشن شده است، اما اگر کسی در اطلاق بیاید مناقشه کند که چه می‌دانیم. ما نمی‌دانیم این لباس، این کفن با این تعبدهایی که در آن است ... همانطور که نگفته است در پارچه بیج و بیاندازش. یک تعبّد خاصی دارد که اینطور باشد و آن طور باشد ... این معلوم می‌شود که یک خصوصیتی برای عالم برزخ و قیامت وجود دارد اما برای ما مجهول است که این چه خصوصیتی دارد. حالا ممکن است کسی که با گلوله کشته می‌شود لازم نداشته باشد، ما نمی‌دانیم، اینها یک امور تعبّدی محضه است که عقول ما راهی به فهم آنها اصلاً ندارد.

عرض کردم یک دفعه اینجا یکی از دوستان ما که برادرش در جبهه شهید شده بود ایشان را با همان لباس دفن کردند چون کفن ساقط است از ... با همان لباس دفن کردند. یکی از بستگانشان آن را خواب دیده بود که گفته بود من یک ماه معطل این لباسم بودم! چرا؟ ایشان در جبهه تیر می‌خورد، همانجا شهید نمی‌شود، وقتی از معرکه بیرون می‌آورند شهید می‌شود و اینها نمی‌دانستند ... مثلاً حالا یک ساعت بعدش، داخل جبهه همانجا اگر کشته بشود و شهید بشود کفن از او برداشته شده است اما اگر خارج از آنجا باشد باید کفن بشود. حالا این آقا می‌گوید یک ماه من معطل این بودم در عالم برزخ، در آن عالم! ما نمی‌دانیم اینها چه ارتباطی با هم دارند، و اینها را گتره و گراف که شارع نفرموده است که احکامی که برای کفن است احکام گتره و گراف نیست، اینها یک حساب و کتابی دارد، اینکه با کافور باید چه بشود، با صدر باید چه بشود، با آب فرات باید چه بشود و فلان بشود اصلاً اینها ارتباطات اینها با عالم بعد ما الان برای ما روشن نیست.

جواب از این شبهه:

«أَنَّ غَايَةَ» این «الجواب عن التّقریب الأوّل» همانطور که عرض کردیم همین تقریر اوّل

است دیگر «و الجواب عنه» دیگر حالا «التقريب الأول» اینجا جایش نیست.

«أَنَّ غَايَ ما يعرف من الذوق المستكشف من الأخبار أنَّ بناء الأئمة عليهم السلام لم يكن على بيان احكام الموضوعات المستحدث الغريب بالخصوص لكونها اموراً مستغربة عند العرف (ولی) و هذا لا يمنع عن الأخذ بالإطلاقات فيما إذا تَمَّت مقدّمات الحكم» جوابی که اینجا می‌دهند این است؛ می‌گویند که ببینید از این چیزی که شما بیان کردید که ائمه دأبشان نیست که احكام موضوعات مستغربه مستنكره خارج از حیات احتیاطیه مردم زمان خودشان را بیان بفرمایند از این در آنچه که استفاده می‌شود و كشف می‌شود این است که ... و دأبشان این نیست که احكام اینها را به خصوص ذكر بکنند، یعنی نام ببرند این موضوع را احكامش را ذكر کنند، چون واقعاً مردم می‌گویند برای چه؟ چنین چیزی مگر ممكن است که شما بیان بکنید هم وقت خودتان را بگیرید و ... اینها چیست؟ اما اینکه آنها را در ضمن اطلاقات بیان کنند از آن معلوم نمی‌شود به خصوص با اینکه این دین دین خالد است ممكن است آنها را با اطلاقات و عمومات بیان کرده باشند، یعنی یک عنوانی را به کار گرفته‌اند و موضوع حكم قرار دادند. پس خود لفظ که قابلیت این را دارد که شامل بشود، -بعد از اینکه اشكال اول را جواب دادیم- خود لفظ که قابلیتش را دارد، اینکه در مقام بیان است یا نیست به قرینه‌ای که دیدیم خالد است و این احكام برای آدم‌هایی هم که هزار سال دیگر، دو هزار سال دیگر، بعداً پیدا می‌شوند آنها هم باید احكامشان را بدانند پس در مقام بیان حكم آنها هم هست، به خصوص در قرآن شریف، فقط برای همان جزیر العرب و همان آدم‌های مکه و همان‌ها است؟ با اینکه پیامبر کاؤف للعالمین است! پس این نشان می‌دهد که نه، در مقام بیان این جهت هم هست، بله دأبشان این نبوده است که آن زمان امام صادق سلام الله علیه بفرماید اگر با طیاره مسافرت کردید نمازتان قصر است، برای اینکه مستبعد بوده است ... اگر از هزارها فرسخ کسی به شما سلام کرد واجب است جواب بدهید، این بیاید تصریح بر این بکنند، اما به طور کلی می‌گوید اگر سلام به شما کردند و شنیدید جواب بدهید، بله سلام کردند چه از نزدیک و چه از دور، دورش هم هر چقدر می‌خواهد باشد، اطلاق دارد.

س: قدر متیقن در مقام ... مانع نیست؟

ج: حق این است که مانع نیست.

س: ...

ج: یعنی هزار سال، تا الان هزار و دویست سال بیشتر است و اینها همه و ما نمی‌دانیم، معاذ الله معاذ الله معاذ الله نمی‌دانیم شاید حضرت ده هزار سال دیگر ظهور بفرمایند، و این همه مردم هزار و اندی سال تا حالا، این همه مردم تکلیف نداشتند؟ خالق است دیگر، این احكام «حلال محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حلال الی یوم القیام» حرامه حرام الی یوم القیامه» الان برای همه است.

س: نمونه دارد در شریعت ...

ج: بله، یک چیزهای جدیدی ممكن است، حالا بعضی هم گفته‌اند معنای این نیست که یک احكام جدید می‌آورد، این معنایش این است که همان احكامی که بوده است در اثر استنباط‌های غلط ما آنها مخفی شده است و بعد حضرت می‌آیند بیان می‌فرمایند و مردم می‌گویند عجب اینطور بود؟! ما هی می‌گوییم متنجّس متنجّس است به هر واسطه‌ای،

ممکن است حضرت که ظهور می‌فرمایند بفرمایند که نه اینطور نبوده است و آنها هم که اینطور گفته‌اند بد فهمیده‌اند ادله را. خدا رحمت کند آقای آخوندی که وقتی قم بودند و این تهذیب و کافی و استیصار و من لا یحضر و اینها را ایشان چاپ می‌کرد و همچنین جواهر و حدائق و اینها را، اوّل بیگدلی منزلشان بود، مغازه اش آنجا بود و ما هم که منزلمان آنجا بود معمولاً می‌رفتیم پیش ایشان ببینیم چیز جدیدی چاپ شده است اینها را بگیریم ایشان یک کلمه قصاری داشت و می‌گفت تمام اینها که ما چاپ می‌کنیم وقتی حضرت ظهور می‌کنند یک غلط نامه می‌خواهد هر کجا اش که غلط است حضرت یک غلط نامه تنظیم بفرمایند و بچسبانند به این کتاب‌ها، یا به همین وسائل یا به کافی یا ... بگویند این جاها اشتباه شده است، راوی اشتباه کرده است یا ... همه رساله‌های عملیه هم که دست مردم است و همین عروه، همه اش که غلط نیست، آنجا که غلط است بفرمایند اینها غلط است و درستش را بفرمایند. پس این کتاب‌هایی که ما چاپ می‌کنیم اینطور نیست که در زمان حضرت اینها را باید به دریا ریخت و به درد نمی‌خورد، نه، یک غلط نامه لازم دارد.

«الجواب علی تقریب الأوّل»

س: ...

ج: بله بیان شد. گفتیم آن دأب است که نمی‌فهماند اصلاً در مقام بیان بوده است، پس آن دلیل شما نمی‌تواند اصلاً ... بله در مقام بیانی که تصریح به خود آن موضوع کند و مستقلاً بیان کند بله نیست، اما آن دلیل را شما نمی‌گویید که در ضمن اطلاقات و عمومات در مقام بیان نیست، این را نفی نمی‌کند، پس آن این را نفی نکرد. از آن طرف ما قرینه داریم بر اینکه در مقام بیان بر این ... است و آن خالد بودن دین است و اینکه بقیه هم نیاز دارند.

س: ...

ج: نه نه، آن بیان را نمی‌گیرد. آن هم یک بیانی است برای خودش منتهی همه قبول ندارند، آن را آقای آخوند قبول دارند که اگر شک کردیم مولی در مقام بیان است یا نه اصل این است که در مقام بیان است، اما مرحوم امام می‌فرمایند اینطور نیست، در عقلاء چنین دأبی نیست که اگر واقعاً شک کردند بگویم ان شاء الله در مقام بیان است علیرغم شک ایشان، و این حرف امام است که علیرغم شک هیچ گاه نمی‌آیند بگویند ان شاء الله در مقام بیان است، اگر شک کردند نه اصلاً چنین اماره‌ای و چنین چیزی ... است ان شاء الله. نه، ظهور حال است، اینکه در مقام بیان است ظهور حال است، منشأ در مقام بیان بودن خودش ظهور حال متکلم است.

س: در مقام بیان بودن یعنی اینکه اگر قیدی داشت، اگر این مورد مقید بود یک موردی که شامل این نمی‌شد این را بیان می‌کردند.

ج: چرا بیان می‌کرد؟ چون در مقام بیانش است، اگر در مقام بیانش نیست چرا بیان کند؟

س: ...

ج: همین است دیگر...

س: ...

ج: برای چه بیان کند؟ اگر در مقام بیان نیست. چرا در «كلوا مما أمسكن» نفرمود؟ چون در مقام بیانش نیست، و الا اگر در مقام بیان است باید بگوید. حرف همین است، تا در مقام بیان نباشد ملزومی ندارد که قید بزند. اگر در مقام بیان بود ملزم پیدا می‌کند که اگر قید دارد قید را بگوید، و الا اگر در مقام بیانش نیست چه ملزومی دارد؟

س: ...

ج: بله امکان بیان قید باید باشد فلذا جایی که تقیه است و اینها اگر فهمیدیم که تقیه است اینجا نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم.

س: ...

س: ...

ج: بله، این یک بیان آخری است حالا. این غیر از آن است. آن اشکال از طریق دیگری است که بله آن اشکال هم یک اشکال دیگری است که هست و گفته می‌شود، از این جهت که بیان قید از ... مستغرب بوده است. این هم جواب خود شارع است بعداً که لازم نیست که همان که مستغرب است. اگر یک لازمه‌ای دارد مثلاً قید زده‌اند که با آن لازمه ... بگوید مثلاً وقتی متعارف مسافرت می‌کنید به طور متعارف نه با سرعت زیاد که این مستغرب نیست که اینطور حرف زدن، مثلاً اگر اینطور بفهمانید. حالا آن هم یک بیان آخری است که ممکن است بگوییم در مقام بیان نیست چون درست است که دین هم خالد است طوری نمی‌شده بیان کند. این یک بیان آخری است غیر این بیانی که اینجا است. نمی‌دانم که تا آخر آن را متعزّض شده‌اند یا نه، آن بیان هم یک بیانی است که ما قبلاً در بحث‌ها می‌گفتیم که آیا آن چطور می‌شود.

می‌فرمایند که: «أَنَّ غَايَةَ مَا يَعْرِفُ مِنَ الذَّوْقِ الْمُسْتَكْشَفِ مِنَ الْأَخْبَارِ (این است که) أُنَّ بِنَاءِ الْأَثْمِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ» به جای ائمه اینجا باید می‌فرمود شارع چون پیامبر اکرم هم صلی الله علیه و آله و سلم هم همینطور است دیگر، یا حَتَّىٰ خَدَايَ مُتَعَالٍ. «إِنَّ بِنَاءِ الْأَثْمِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ عَلَىٰ بَيَانِ أَحْكَامِ الْمَوْضُوعَاتِ الْمُسْتَحْدَثِ الْغَرِيبَةِ (بیان آنها) بِالْخُصُوصِ» به خصوص مستقلاً خواهند بگویند دأبشان نبوده است. «لكونها» به خاطر اینکه آن موضوعات مستحدث غریبه مستغرب پیش عرف بوده است اما «و هذا لا يمنع عن الأخذ بالإطلاقات (در جایی که) تَمَّتْ مَقْدَمَاتُ الْحُكْمِ (و لو اینکه) احراز ذلك (احراز تمامیت مقدمات حکمت به ملاحظه این باشد که) أُنَّ هَذِهِ الشَّرِيعَةُ شَرِيعَةُ خَالِدٍ (جاودانی است) فَاتَّهَ يَوْجِبُ ظَهْوَرُ حَالِ الْمَتَكَلِّمِ فِي بَيَانِ حُكْمِ جَمِيعِ الْمَوْضُوعَاتِ حَتَّى الْمُسْتَحْدَثَةِ الْمُسْتَغْرَبَةِ» وقتی دین خالد شد و خودشان هم بنا نیست همیشه حضور داشته باشند و باید خودشان احکام را بیان کنند این موجب می‌شود که ظهور حالشان در این باشد که هرچه برای آینده است در مقام بیانش هستند و دارند می‌فرمایند.

«لا يقال: لا يحتمل بحسب قاعدٍ حساب الاحتمالات أُنَّ جمع الموضوعات الحديثٍ يكون حكمها على وفق ما ورد في العمومات و الإطلاقات» این لا يقال می‌خواهد بگوید که اگر کسی این اشکال به ذهنش بیاید و این اشکال را بخواهد بکند که ما خیلی بعید می‌دانیم به حسب حساب احتمالات که هرچه در عالم موضوعات مستحدثه پیدا می‌شود الی یوم القيام همه اینها مندرج باشد در همان‌هایی که شارع در همان کتاب و سُنَّتِی که به دست ما است در همان‌ها ... این خیلی چیز مستبعدی است با این تطوُّری که حیات بشر دارد و

چیزهای جدید و نوپیدایی که دارد هی پیدا می‌شود و پیدا می‌شود در مجالات مختلف زندگی، همه اینها مندرج باشد تحت همان عناوین محدوده‌ای که ما در ادله کتاباً و سنتاً داریم، به حسب حساب احتمالات این چیز مستبعدی است پس بخواهید بگویید که همه آنها شامل بعدی‌ها هم می‌شود مستبعد است.

«لا يقال، لا یحتمل بحسب قاعده حساب الاحتمالات» که در ریاضیات گفته می‌شود، اینکه همه موضوعات حدیثه می‌باشد حکمش بر وفق آنچه وارد شده است در عمومات و اطلاعات محدودی که از طرف شارع در کتاب و سنت وجود دارد.

«فإنه يقال: مضافاً الى عدم بُعد ذلك في نفسه انّ ممن الممكن أن يكون صدق ما ورد في العمومات و الإطلاقات من العناوين دخیلاً في ترتب الحكم الوارد»

دو جواب دارد:

جواب اول این است که این استبعاد بیجایی است، چرا به حسب حساب احتمالات بعید است که تمام این موضوعات همان حکم‌ها را داشته باشند؟ چه اشکالی دارد؟

مثلاً حالا آن موقع وسیله ذبح مثلاً آهن بوده است، حالا بعداً استیل درست شده است، بعداً فلزات دیگری کشف شده است، و ممکن است آلومینوم کشف شده است و بعد ممکن است چیز دیگری و بعد چیز دیگری، چه عیبی دارد همه اینها کافی باشد برای ذبح؟ چه استبعادی دارد؟ پس اینکه می‌گوییم موضوعات مستبعده بعید است که همه اینها احکام قبل را داشته باشد، می‌گوییم نه، بُعدی ندارد.

یا به خدمت شما عرض شود که اگر عقد بیع به آن چیزهایی که آن موقع انجام می‌شده به ... و چیزهایی که آن موقع انجام می‌شده حلال نافذ لازم است و خيارات خاصه دارد و چه دارد و چه دارد، هرچه، هر متاعی بعد از این هم باشد همان حکم را داشته باشد، چه استبعادی دارد؟! و هکذا و هکذا.

پس بنابراین ... مثلاً اجاره؛ حالا آن موقع چه اجاره می‌دادند؟ خانه و مغازه و اسب و قاطر و چیزهای اینچینی، حالا چه اشکالی دارد که الان طیاره اجاره بدهند بگوییم حکمش مثل همان ... است. اشکال دارد؟ کشتی‌هایی که امروزه درست می‌شود که اصلاً آن روزها به مخیله شان خطور نمی‌کرده، اشکال دارد؟ یا یک وسایل دیگری ممکن است درست بشود که آن روز نبوده است و در مخیله شان هم نمی‌گنجیده، حکم اینها همان باشد، چه استبعادی اینها دارد؟! این اولاً، این جواب اول.

س: مستشکل از حساب احتمالات چطور استنباط می‌کند؟

ج: می‌گوید که مثلاً ملیاردها موضوع بگوییم همه اینها احکامشان یک چیز باشد، مصالحشان یک چیز باشد، مفاسدشان یک چیز باشد! صد تا چیز بیست تا چیز مصالحشان یک جور باشد، مفاسدشان یکجور باشد - چون احکام تابع مصالح و مفاسد است - این می‌شود، اما ملیاردها موضوع مختلف به حسب ظاهر یک جور مصلحت داشته باشد، یک جور مفاسد داشته باشد کأنّ می‌خواهد بگوییم ... این به فکر بدوی عوامانه، و الا نه، به حسب عقل ریاضی قوی چه ... دارد؟ باشد؟

این اولاً.

ثانیاً جواب این است که ممکن است آنچه که منشأ حکم است و سبب حکم است در تمام موارد همین عناوینی باشد که شارع در موضوعات أخذ کرده است نه چیزهای دیگر، یعنی مثلاً فرموده است «أوفوا بالعقود» آنچه که باعث شده است شارع واجب کند وفای به عقد را همین است که عقد است، گره است، پیمان است، حالا و لو مصالح و مفاصد اینها با هم تفاوت کند، یکی مثلاً عقد ازدواج است و مصلحت عقد ازدواج بقاء نسل است، تشکیل خانواده و آثاری که بر خانواده مترتب است است، یک جا خرید و فروش است، یک جا اجاره است، یک جا مضاربه است و اما همه اینها بالاخره قرارداد بین دو نفر است، پیمان بین دو نفر است و کلّ الملاک برای اینکه شارع می‌گوید نامردی نکن همین است که پیمان بسته است، حالا این پیمان بستنت چه به یک زندگی مشترک باشد که ازدواج است، چه به این باشد که این متاع برای تو و پول برای من که بیع است، یا این منفعت برای تو و آن پول برای من که اجاره است. و هکذا و هکذا و هکذا. ممکن است آنچه که در نظر شارع ملاک تام برای حکمش بوده است به وجوب وفاء یا به صحت یا به نفوذ همین بوده است که این عقد است، این پیمانی است که بسته شده است، انسان نباید پیمانی که با دیگری بسته است آن پیمان را زیرش بزند و وفادار به آن نباشد. و این مصادیق مختلف باشد، چیزهای جدید هم پیدا بشود.

خب حالا همانطوری که اگر پیمان زندگی مشترک بستیم پیمان اینکه این متاع برای تو و آن پول برای من، اینجا و آنجا را شارع فرموده است، اگر پیمان بستی که من هر ماه این مقدار به تو می‌پردازم که تو متعهد باشی اگر من خسارتی دیدم، خانه من، ماشین من و فلان تو جبران کنی، که این می‌شود عقد بیمه مثلاً. اینجا هم چون پیمان بستیم می‌گوید نافذ است، می‌گوید واجب است وفا کنی. چرا؟ برای اینکه اینجا پیمان است و آنجا هم پیمان است، فرقی نمی‌کند. پیمائیت، قرارداد این مصلحت ملزومه‌ای در نظر شارع دارد و لو هر کدام یک مصالح و مفاصدی هم برای خود داشته باشند.

می‌فرمایند که: فإِنَّه یقال: مضافاً الی عدم بُعد ذلک فی نفسہ (که شما می‌گفتید به حسب حساب احتمالات بعدی ندارد جواب اصلی این است که) انّ من الممكن أن یکون صدق ما ورد فی العمومات و الإطلاقات من العناوین «صدق این عناوینی که در عمومات و اطلاقات وارد شده است مثل عنوان عقد و امثال اینها، اینها دخیل باشد در ترتب حکمی که وارد شده است در آن عمومات و اطلاقات، منشأ خود این عناوین است. «فیکون صدق عنوان العقد أو العقد العقلانی» حالا عقد چه عقلانی باشد چه عقلانی نباشد طبق یک برداشت، یا اینکه بگوییم «أوفوا بالعقود» یک برداشت این است که هرچه عقد است لغتاً بر آن صادق است حالا می‌خواهد عقلانی هم حجتی نباشد، فلذا عقد سفهائی را هم شامل می‌شود، یا اینکه بگوییم مقصود از «أوفوا بالعقود» انصراف دارد به عقود عقلانی و لذا عقدی که سفیهانه باشد را نمی‌گیرد، این یک اختلافی است در فقه که مقصود از عقد مطلق العقد است و لو عقد سفهائی که آقای خوئی قدّس سرّه می‌فرماید عقد سفهائی باطل نیست، عقد سفیه باطل است، شارع عقد سفیه را باطل می‌داند اما عقد سفهائی باطل نیست. حالا مثلاً یک کسی با اختیار خودش عاقل و ... است و می‌آید یک خانه صد میلیون را به یک شاخه نبات می‌فروشد، این سفهائی است اما می‌گوید درست است. بله اگر سفیه بود و این کار را کرد آنجا شارع نافذ نمی‌داند اما اگر یک انسان عاقلی دنگش گرفته است، بعضی‌ها دنگشان می‌گیرد!

«یک کسی می‌گفت در حج دو نفر نشسته بودند سر اینکه ما کدامان ثروتمند تر هستیم ... گفتم بیا، یکی یکی فحش دادن که کفّاره دارد هی آن فحش می‌داد و این فحش اضافه

می‌داد که کفاره بدهد و کفاره بدهد و ...» این کار عاقلانه است؟ هی برای خود کفاره واجب می‌کرد که به رخ او بکشد که من از تو پولدار تر هستم، بین تو صدتا فحش دادی و من صد و یکی فحش دادم، تو صد و یکی دادی من صد و دو تا!

می‌فرماید: «فیکون صدق عنوان العقد (علی مسلک) أو العقد العقلانی (علی مسلک آخر)» حالا صدق عنوان یک عقد عقلانی بر عقد تأمین مثلاً این دخیل باشد در ترتب حکم عقد که عبارت است از وجوب وفاء «أفوا بالعقود» بنابراین «فیرتفع بذلک استبعاد مطابقاً حکم جمیع تلك الموضوعات لما ورد فی الإطلاقات و العمومات» این استبعاد بر طرف می‌شود چون یک عنوانی است که همه جا صادق است و شارع هم به خاطر همین عنوان این حکم را آورده است.

«نعم بالنسبة الى بعض الموضوعات التي لا تندرج تحت العناوين الواردة في الخطابات الشرعیة» -مثلاً: مبدأ وقت فريضة الصبح و الصوم فيما لا يكون فيه فجر من الأمكنة- يُمكن أن يُقال بأنَّ الشارع لم يكن بصدد بيان حكمها و لو لأجل أنَّها أمور غير مأنوسٍ للسامعين آنذاك و لم تكن مورداً لابتلائهم» بله ما قبول می‌کنیم آن چیزهایی که، یک موضوعاتی که مندرج تحت آن عناوین مأخوذه نمی‌شود، مثل اینکه فرموده است «إذا طلعت الفجر صلَّ» آنجاها فجر ندارند، داخل این عناوین نمی‌شود، از آن طرف بیان هم نیامده است بکند که آنها باید چه کنند، این مشکلی نیست یک موارد خاصه‌ای اینطور نیست حالا آنجا باید چه کند؟ به فقهاء مراجعه می‌کنند و ... بن بست که نیست، حالا یا یک فقیهی می‌گوید باید مهاجرت کنید مثل مرحوم آقای میلانی. یک فقیهی ممکن است بگوید اقرب المناطق به آنجا ملاک است مثل فقهایی که اینطور فتوا داده اند، بن بست وجود ندارد یک موارد اینطور هم هست که شارع حجت قرار داده است فجر را و گفته است به فقها مراجعه کن و هر چه گفتند حجت است برای شما. برای تو حجت است و تو وظیفه ات را انجام داده‌ای و ثوابش هم می‌آید و عقاب هم نمی‌شوی منتهی آن فقیه را آنجا حساب می‌کشند که این را برای چه گفته‌ای؟ اگر روی حساب گفته باشد و لو اشتباه گفته باشد او له أجرٌ اگر خطا کرده باشد و اگر خطا نکرده باشد له أجران، «للمصيب أجران و للمخطئ أجر واحد» برای زحمتی که کشیده است خدا اجر عنایت می‌فرماید طبق حدیثی که میرزای قمی در قوانین روایت فرموده است.

پس بنابراین بن بست وجود ندارد و ما هم می‌خواهیم بنده خدا باشیم، اینکه به واقع برسیم ... ما می‌خواهیم بنده خدا باشیم، هر چه که حجت است و فرموده این کار را بکن انجام می‌دهیم.

س: ...

ج: نه، استدراکی است، می‌گوید یک جاهایی قبول داریم که موضوعاتی ممکن است باشد و احکامش در آنها مندرج نباشد. «نعم» نعم استثناء انقطاعی که شما قبول دارید که داریم.

س: ...

ج: حالا ببینیم.

« نعم بالنسبة الى بعض الموضوعات التي لا تندرج تحت العناوين الواردة في الخطابات الشرعیة» مثل چه؟ مثل مبدأ وقت فريضة صبح و صوم در آنجایی که فجر در آن نیست از

امکنه، در این جاها «یمکن أن یقال بأنّ الشارع لم یکن یصدد بیان حکمها و لو لأجل أنّها أمور غیر مأنوسٍ للسامعین (در آن زمان) و لم تکن» به خاطر اینکه مأنوس نبوده است در ذهن‌هایشان «و لم تکن» آنها مورد ابتلائشان ... آنجا مسلمانی زندگی نمی‌کرده یا مسلمانی آنجا نمی‌رفته «الّا أنّ ذلك علی تقدیر تمامیتّه لا یضّرّ ما هو موضع البحث من الموضوعات الأخری التي تندرج فی العناوین الواردٍ فی المطلقات» آنها را بیان نکرده است این باعث نمی‌شود که، ضرر نمی‌رساند به آنچه که مورد بحث ما است که عبارت است از موضوعات دیگری که در عناوین مأخوذه مندرج است. چون بحث ما این است که به اطلاعات می‌خواهیم تمسّک کنیم، اطلاعات در جایی است که در عناوین مندرج باشد این به بحث ما منافاتی ندارد. حرف ما این است که موضوعاتی که داخل عناوین مطلقه یا فلان می‌شوند می‌شود به این عناوین مطلقه تمسّک کرد یا خیر؟ آن به اینها ضرر نمی‌رساند. «و لذا نبحت عن شمولها و عدمه» فلذا است چون داخل می‌شوند بحث از شمول و عدم شمول می‌کنیم، اگر اصلاً داخل این مصادیق نمی‌شدند، داخل این اطلاعات و عمومات، اصلاً بحث اینکه آیا می‌شود به عمومات و اطلاعات تمسّک کرد که نبود، مثل اینکه ما بحث کنیم که «لا فی الغنم ... زکاته» گوسفند زکات دارد آیا شامل شتر می‌شود یا نه؟ جا ندارد اصلاً. اینکه داریم می‌گوییم به عمومات و اطلاعات می‌شود تمسّک کرد یا نه به خاطر این است که این اطلاعات و عمومات فی نفسه از نظر لغوی شامل می‌شود پس بنابراین یک مواردی که ما داریم که داخل نمی‌شود ربطی به اینجا ندارد که جلوی بحث ما را در اینجا بگیرد.

این تقریب اوّل و جوابش ان شاء الله تقریب بعدی هم فردا عرض خواهد شد.

و صلی الله علی سیدنا محمدٍ و آله الطاهرين.